

بی شعوری تا کی؟ ۳

خاویز کرمنی

سمیرا بیات

www.ketab.ir

سرشناسه	کرمنت، خاویر Crement, Xavier
عنوان و نام پدیدآور	بی شعوری ۳ / خاویر کرمنت : ترجمه سمیرا بیات.
مشخصات نشر	تهران: تمیشه، ۱۳۹۶.
مشخصات فیزیکی	۲۰۸ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	978-964-8805-87-1
وضعیت فهرست‌دهی	فیبیا
پادداشت	عنوان اصلی: 'The asshole conspiracy is there time to stop it' ?.
موضوع	خودشناسی Self-perception
موضوع	شخصیت Personality
شناسه افزوده	بیات، سمیرا، ۱۳۶۰ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ / ۳ / ۷۷۴ BF
رده بندی دیویی	۱۵۵/۲
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۴۵



بی شعوری (۳)

نوشتی: خاویر کرمنت

ترجمه‌ی: سمیرا بیات

ناشر: تمیشه - حروف‌نگاری: آبان گرافیک

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶ - تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

ناظر چاپ: حمیدرضا عبداللہی

شابک: ۱- ۸۷- ۸۸۰۵- ۹۶۴- ۹۷۸

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۲۰۴ طبقه اول

تلفن: ۰۹۱ ۲۲ ۵۷۴۰ ۲۰ - ۶۶ ۴۹ ۹۴ ۳۸ - ۶۶ ۹۵ ۶۲ ۸۹

کلیه حق و حقوق این اثر متعلق به عبدالله مہقانی می‌باشد

فهرست مطالب

۷	 مقدمه
۱۹	 بخش اول: بی‌شعورها چگونه جامعه را آلوده می‌کنند
۲۱	 ۱: ریشه‌ی همه‌ی شرارت‌ها
۲۷	 ۲: همدست بی‌شعورها
۳۳	 ۳: خواسته‌ی بی‌شعورها چیست
۳۹	 ۴: تشخیص بی‌شعورها
۴۹	 ۵: آقای تان
۵۵	 بخش دوم: تئوری جدید تکامل تدریجی جامعه
۵۷	 ۶: پیوند بی‌شعورها
۶۳	 ۷: نقش باری دوجانبه
۶۹	 ۸: بی‌شعور قهوه‌ای
۷۷	 ۹: نزاع با بی‌شعورها
۸۳	 بخش سوم: بی‌شعورها، در گذشته و حال

- ۱۰: وجود بی‌شعورها، از همان ابتدا ۸۵
- ۱۱: آموختن از طریق کسب تجربه ۹۳
- ۱۲: جاسوسی در بین بی‌شعورها ۱۰۱
- ۱۳: کشیده شدن به سمت مرگ ۱۱۱
- ۱۴: روغ بزرگ ۱۱۷
- ۱۵: تیره ۱۲۷
- ۱۶: بی‌شعوری در زمینه‌ای تفریحات و سرگرمی ۱۳۷
- ۱۷: بی‌شعوری در تعلیم و تربیت ۱۴۵
- ۱۸: بی‌شعوری در کار ۱۵۱
- ۱۹: بی‌شعوری در زمینه هنر ۱۵۹
- ۲۰: بی‌شعوری در روانشناسی ۱۶۵
- بخش پنجم: نیاز به پاکسازی نامه ۱۷۱
- ۲۱: نسخه تجویزی دکتر کرمنت ۱۷۳
- ۲۲: اکنون مکاشفه کنید ۱۸۳

مقدمه

جهانگردش زمزمه کرد: «نبوی لجن میده» حق با
او بود.

نیمه شب درحالی که خیس از عرق بودم از خواب پریدم. بیرون هوا طوفانی
بود و داخل هم وضعیت چندان جالبی نداشت. کابوس وحشتناکی دیده بودم.
گله‌ای الاغ به دره‌ای حمله‌ور شدند که من و رفقایم باکمال آراس در آنجا
مشغول چرا بودیم. من گاو بودم، یک گاو راضی و خرسند؛ اما وقتی الاغ‌ها حمله
کردند همه علوفه‌ها را خوردند و وحشت بزرگی ایجاد کردند. قانون شکنی کردند
و تفرقه و نفاق انداختند. علاوه بر این همه جا را کثیف و آلوده کردند سپس به
راهشان ادامه دادند تا همین بلا را به سر جاهای دیگر هم بیاورند.
به‌طور معمول دیدن چنین خواب‌هایی چندان خاطرم را به هم نمی‌ریخت،
اما دهمین شب متوالی بود که پشت سر هم این کابوس وحشتناک را می‌دیدم.

اصلاً استراحت نداشتم، از آزار و اذیت درازگوش‌ها خسته شده بودم و علاوه بر این شیرم هم ترش شده بود.

بیدار ماندم تا خوابم را تعبیر کنم. چون سالهای متمادی بر حس درونی‌ام نسبت به مرض بی‌شعوری غلبه کرده بودم و تلاش می‌کردم تا به همه افرادی که درگیر این معضل هستند کمک کنم، در نتیجه تعبیر این خواب برایم چندان مشکل نبود. بی‌شعورها در راه بودند و اوضاع وحشتناکی انتظارمان را می‌کشید.

اما چه کسی؟ بی‌شعور

به سرعت به یاد درختم افتادم، او یکی از منفورترین بی‌شعورهای دو آتشی بود که تابه‌حال با آنها برخورد کرده بودم. او اصلاً فرد قابل تحملی نبود، چون همیشه کارم را مسخر می‌کرد. شاید کابوسم هشدار بود از اینکه او قرار است به اینجا بیاید و پیش ما بماند.

گرچه این تفسیر چندان قطعی نبود چون در کابوسم گروهی الاغ حمله کردند نه یک خر بزرگ.

شاید هم دنیا داشت به پایان می‌رسید چون غالباً بعد از دورهای این پیش‌بینی صورت می‌گرفت. آن گله با هجومشان غذای مان را خربند و آبمان را مسموم کردند؛ اما من به این نتیجه رسیدم که اگرچه پایان دنیا برای ما گاوها بود اما قطعاً برای گله خرها هیچ پایانی وجود نداشت. آن‌ها به همین جهت ادامه می‌دادند و همه‌جا را غارت و تخریب می‌کردند.

جرقه‌ای در ذهنم زده شد که شاید الاغ‌ها، نماد بی‌شعورهای جامعه باشند؛ اما چندان به آن توجه نکردم. چون به‌عنوان رهبر بزرگ جنگ علیه بی‌شعوری، به قهرمانی تبدیل شده بودم که به بی‌شعورها کمک می‌کرد تا به انسان‌های شریفی تبدیل شوند.

طی سالیان متمادی تبدیل به کارشناسی زبده شده بودم که خصلت هزاران بی‌شعور را به عشق، مهربانی و شریف بودن متحول نموده بود. می‌دانم که خیراندیشی تأثیرگذار است؛ بنابراین نمی‌توانستم بپذیرم که بی‌شعوری به جای ضعیف‌تر شدن، قوی‌تر گردد یا آنکه جامعه آن‌قدر در مقابل بی‌شعورها ضعیف‌تر گردد.

با وجود آنکه رسانه‌ها نسبت به دو کتاب اولم کم لطفی کردند اما فروش قابل‌توجهی داشت. میلیون‌ها نفر آن را خوانده بودند، افرادی که شاید هرگز نمی‌توانستم از طریق دوره‌های درمانی‌ام برایشان کاری انجام دهم.

در کتاب دوم، «بی‌شعوری تا کی؟» ابتدا نشانه‌های بی‌شعوری را توصیف کردم. این کتاب به ررنی‌های بی‌شعوری و نحوه درمانش را شرح می‌دهد. به دنبال آن کتاب دومم هم چاپ شد که در آن شرح دادم که افراد خاصی مانند برادرزنم، بی‌شعور تمام‌رکمال‌اند. دیگر نمی‌توان امید داشت که بی‌شعورانشان داشت و بهترین راه‌حل این است که آنجایی که امکان دارد، زندگی‌تان را از آن‌ها دورنگه دارید.

این دو کتاب مشکل بی‌شعوری را به سببی نشان دادند و باعث شدند تا هزاران گروه آنال^۱ (انجمن بی‌شعورهای ناگمنام) شکل بگیرد. آن‌ها هر هفته با یکدیگر جلسه دارند تا به خودشان و دیگر بی‌شعورهای تحت‌درمان کمک کنند تا با حقایقی درباره خودشان روبرو شوند.

«اسمم دیو^۲ هست و یک بی‌شعور هستم.»

برخی افراد از اینکه من از کلمه بی‌شعور استفاده می‌کنم، متعجب هستند. آیا این یک خصلت وحشتناک نیست؟ قطعاً هست؛ اما نکته همین‌جاست. بی‌شعورها افرادی هستند که به قوانین جامعه احترام نمی‌گذارند. قبل از کمک به آن‌ها باید به خاطر رفتارشان دچار شوک شوند. اگر به آن‌ها لقب قربانی

1. ANAL

2. DAVE

دهید، همچنان به کارشان ادامه می‌دهند. اگر به آن‌ها لقب گردن کلفت بدهید از شما تشکر هم می‌کنند؛ اما اگر لقب «بی شعور» به آن‌ها بدهید، از خواب بیدار شده و متوجه حقیقت زندگی‌شان می‌شوند. این اولین گام به سوی درمان است. من به خاطر کار و خدماتی که داشته‌ام به خودم افتخار می‌کنم، نه فقط به خاطر درمان بی‌شعورهای کل دنیا، بلکه به خاطر خلاص شدن کسانی که از این بی‌شعورها ضربه خورده‌اند. درست است که از نظر همکاران روانشناسم فردی منفور هستم اما تا آنکه دلیلش این است که آن‌ها هنوز بی‌شعور هستند و خودشان این را خوب نمی‌دانند، راز این ناراحت‌اند که من رسوایشان کرده‌ام. از این متعجب هستم که الاغ‌ها کجا هستند؟ به این نتیجه رسیده‌ام که حسادت سبز رنگ است به قهرمان و می‌خواهد که انسان حسود را نابود کند نه هدفش را.

در هر صورت احساس کرده‌ام که دارم به حقیقت نزدیک می‌شوم. ذهنم درگیر مصاحبه تلویزیونی شد که اخیراً در آن شرکت کرده بودم. میزبان برنامه شخصی به نام فونشیا آیلند^۱ را نیز دعوت کرده بود، این شخص همان کسی بود که نظریات من درباره مرض بی‌شعوری را پورتر بی‌ارزش خوانده بود. کتابش «رسوا کردن افسانه بی‌شعوری» نام داشت. او معتقد بود که، نه تنها بی‌شعوری یک خصیصه ذاتی خوب است بلکه شاخصی است که اجاره می‌دهد زن و مرد نجات پیدا کنند.

همان‌طور که انتظار داشتم، فونشیا تمام تلاشش را کرد تا با پرسش‌های لجن‌مالي، سؤالاتی که به هر طریقی پاسخش را بدهید در نهایت این شما هستید که نابود می‌شوید، اعتبار و آبرویم را ببرد؛ اما در نهایت نشان داد که اصلاً موضوع را درک نکرده است.

پس از برنامه باوجود آن که پیروزی بزرگی نصیب شده بود اما دچار دردرس شدم. قطعه‌های پازل به‌خوبی کنار یکدیگر قرار نمی‌گرفت. اولین بار که متوجه شدم فرد بی‌شعوری هستم، دریافت این موضوع مانند جریان تازه‌ای بود که زندگی‌ام را متحول کرد؛ اما حالا که این تجربه را در اختیار دیگران گذاشته‌ام و ادا درمن را برایشان فراهم کرده‌ام، متعجبم از این‌که به نظر می‌رسد در حال باخت جنگ هستیم؟ در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری بر روی کره زمین انسان‌های شریف‌اندگی می‌کنند، اما انگار بی‌شعورها بر روی همه چیز کنترل دارند و وزنه‌رز قه‌تر هم می‌شوند. در ذهنم دوباره صدای الاغ‌ها پیچیدند. قطعاً دارم به یقین نزدیک می‌شوم.

بالاخره فهمیدم؛ ساد، لوحانه فرض می‌کردم که تمام تلاش‌هایم باعث اتحاد و همدستی همه انسان‌های شریف است. اما به این راحتی‌ها هم نبود. انسان‌های شریف برای این کار به نیروی عظیمی نیاز داشتند. چون آن‌ها بی‌شعورها را بخشیده و شکیبایی تحملشان می‌کردند و بی‌شعورها از این شرایط نهایت سوءاستفاده را می‌کردند.

نجواکنان گفتم: «آن‌ها پیشرفتی دارند که تماشای آن نیست. آن‌ها سازمان‌دهی شده‌اند.» با تجاربم بلافاصله نشانه‌ها را تشخیص دادم.

البته بی‌شعورها همیشه بین ما بوده‌اند. جنگ، نفات و نزاع تنها نشانه‌های آشکاری از سازمان‌دهی بی‌شعورها نیستند. فقط یک بی‌شعور کردن کلفت قادر است یک مجموعه را به نابودی بکشاند. یک بی‌شعور می‌تواند خرداده‌ای گرم و صمیمی را دچار نفاق و حسادت کند. در حقیقت من در سخنرانی‌هایم همیشه از «یک نفر» به‌عنوان نمونه نام می‌برم تا شنوندگان را متوجه خصلت‌های انسانی خودشان کنم.

«یک بی‌شعور برای خراب کردن بعدازظهر شما کافی است؛ اما شما به‌عنوان یک انسان شریف به‌تنهایی می‌توانید تأثیرپذیری از بی‌شعورها را متوقف کنید.»

«یک بی‌شعور می‌تواند در کارتان شما را دچار تنزل کند، اما شما به‌عنوان یک انسان شریف می‌توانید با بهترین عملکرد پیروز شوید.»
 «تنها یک پدر و مادر بی‌شعور کافی است تا به شما به‌عنوان فرزندشان ضربه وحشی بزند؛ اما شما به‌عنوان یک انسان شریف می‌توانید هنگام بزرگسالی این سوءناتارها را ببخشید.»

مان‌طور که در تلاش برای درک کابوسم بودم متوجه شدم آنچه که مقابلم قرار دارد چیزی بیش از چند بی‌شعور است. هنگامی به این نتیجه رسیدم که با پسر ملاقات کردم و او همسرش دو فرزند دارند. من و همسرم از آن پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها می‌دانیم که عاشقانه نوه‌هایشان را دوست دارند؛ اما پس از آخرین ملاقات من احساس کردیم که از کشور جنگ‌زده رواندا^۱ برگشته‌ایم. آن‌ها فوق‌العاده بی‌ادب بودند؛ هیچ احترامی برای بزرگ‌ترها قائل نبودند. مدام جیغ و فریاد می‌زدند و سایل یکدیگر را می‌ربودند. اصلاً نمی‌فهمیدم چرا والدینشان آن‌ها را سرزنش و تنبیه نمی‌کنند. در واقع با اهمیت ندادن به بچه‌ها مشکل را حل کرده بودند.

باکمال تأسف باید می‌پذیرفتم که نوه‌هایم بی‌شررهای کوچکی هستند و از این ناراحت‌م که این معضل در همه‌جا به چشم می‌خورد. این‌ها سلیخته‌اند. به‌صورت یک معضل گسترده، بچه‌های امروزی ذهنشان معطوف به آراستن چیزهای جدید است. پرو هستند و بر وقاحت خود با خشونت تأکید می‌کنند. قلدراهایی هستند که فکر می‌کنند همه به آن‌ها بدهکارند.

۱ Rwanda: جمهوری رواندا کشوری است کوچک در مرکز آفریقا. پایتخت آن کیگالی است. رواندا کشوری است سرسبز و با آب و هوای استوایی در منطقه دریاچه‌های بزرگ آفریقا. خاطره قتل‌عام تونسی‌ها در آن در سال ۱۹۹۴ هنوز در اذهان باقی‌مانده‌است. به دنبال قتل‌عام سال ۱۹۹۴ دادگاهی بنام دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا تشکیل شد.